

پاسخ به شبهه توهین به اشخاص و گروه‌های اجتماعی در قرآن

حسن‌رضا رضایی*

فرج‌الله عباسی**

چکیده

اساساً توهین و افترا، مطلوب قرآن نیست و با روش تربیتی اسلامی نیز در تضاد است. برخی با استفاده از وجود تشبیه کافران به حیوانات در قرآن، ادعای توهین‌آمیز بودن چنان تشبیه‌هایی را مطرح نموده‌اند. در نوشتار پیش‌رو این سؤال اصلی مطرح است: «وجود توهین به دیگران در قالب تشبیه و تمثیل در قرآن چه توجیهی دارد؟» این مقاله که به روش توصیفی - تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای تنظیم شده به این نتیجه رسیده که روش قرآن در بیان حقایق این است که از تشبیه و تمثیل برای نزدیک نمودن اذهان به پیام‌های الهی استفاده کرده و در پی توهین به کسی نیست. در حقیقت تشبیه کفار و منافقان به حیوانات در قرآن برای این است که فطرت خفته مخالفان را بیدار نماید. همچنین در صدد تشبیه رفتار کفار به رفتار حیوانات است و هرگز در صدد تحقیر ذات خلقت افراد نیست. علاوه‌براین چنین تشبیهاتی برای تصویرسازی و ساکت کردن افراد لجوج به کار رفته است. استفاده از وجه‌شبهه بین کافر و حیوان، یکی از روش‌های تربیتی قرآن است که مخاطب را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: توهین و افترا در قرآن، تمثیل در قرآن، تشبیه در قرآن، شبهه افترا، روش تربیتی.

*. دکتری علوم قرآن و حدیث، استادیار جامعه‌المصطفی ﷺ العالمیه؛ khan_bulbul80@yahoo.com
**. کارشناس ارشد تفسیر و علوم قرآن؛ f.abbasi1350@gmail.com

مقدمه

قرآن کتاب تربیت است و تمام نیازمندی‌های بشر اعم از عقاید، احکام و اخلاق در آن مطرح شده است. برخی چنین ادعا کرده‌اند از آنجا که قرآن کتاب اخلاق و تربیت است، پس چرا توهین و افترا به دیگران در آن دیده می‌شود؟ درحالی‌که تربیت با اخلاق و برخورد مناسب میسر است. برای نمونه در برخی از آیات، به صورت تند و خشن برخورد شده است؛ مانند موضوع لعن و نفرین در قرآن (محمد: ۸ و ۲۳؛ بقره: ۸۸، ۱۵۹، ۱۶۱؛ احزاب: ۵۷، ۶۰-۶۱، ۶۴؛ مائده: ۶۴؛ توبه: ۳۰، ۶۸، ۱۲۷؛ منافقون: ۴) که امروزه دستاویز برخی از فرقه‌های مسلمان شده است. از طرف دیگر سب و فحش در قرآن منع شده ولی در برخی از آیات، کفار و منافقان به حیوانات تشبیه شده است (محمد: ۱۲؛ بقره: ۱۷۱؛ انعام: ۱۷۹؛ انفال: ۲۲، ۵۶-۵۵؛ مؤمنون: ۱۰۸؛ جمعه: ۵؛ حج: ۷۳؛ عنکبوت: ۴۱؛ اعراف: ۴۰)؛ حتی سران برخی از ادیان به حمار [الاغ] تشبیه شده است. علاوه بر آن مشرکان در زمره نجاسات محاسبه شده است. اشاعه این شبهات در فضای مجازی و اتهام به قرآن، ضرورت پاسخگویی را دو چندان می‌کند.

نوشتار پیش رو به صورت توصیفی - تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای تنظیم شده است برای اهدافی همچون پاسخگویی به شبهات مطرح شده در خصوص ادعای توهین به دیگران، اثبات حکیمانه بودن آیات الهی و نبودن توهین در قرآن است.

مفهوم‌شناسی شبهه

اهل لغت برای شبهه تعاریف گوناگونی ارائه داده‌اند. ابن فارس (م ۳۹۵ق) با توجه به ماده «شبهه» می‌نویسد: «أصلُ واحدٍ يدلُّ على تشابه الشيء وتشاكله لوناً ووصفاً؛ بر مشابه بودن دو چیز و هم‌شکل بودن دو چیز از نظر رنگ و صفت دلالت می‌کند.» سپس اضافه می‌کند: «وَاشْتَبَهَ الْأَمْرَانِ إِذَا اشْكَلَا؛ امر مشتبه شد یعنی کار به مشکل رسید» (ابن فارس، ۱۴۲۰ق - ۱۹۹۹م، ج ۳، ص ۲۴۳). جوهری قائل است: «وَالشُّبُهَةُ: الْإلتِبَاسُ؛ وَالْمُتَشَابِهَاتُ: الْمُتَمَاتِلَاتُ؛ به اشتباه شدن و متشابهات یعنی مثل هم بودن» (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۶، ص ۲۲۳۶) در نتیجه شباهت داشتن دو چیز را شبهه می‌گویند.

اما در اصطلاح بهترین تعریف را امیرمؤمنان امام علی علیه السلام نمودند و فرمودند: «وَإِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ؛ شبهه را شبهه می‌گویند، زیرا شبهه که در خارج مطرح می‌کنند، شبیه حق است» (شریف‌رضی، ۱۳۶۶، خطبه ۳۸)؛ به عبارت دیگر، وارد کردن عبارت از ارائه دلائل فاسد و توجیهات نادرست به منظور حق جلوه‌دادن باطل و بالعکس (برنجکار، ۱۳۹۱، ص ۱۹۰).

۱. زبان تشبیه در قرآن

در موارد ادعای توهین، در قرآن اشاره به توهین در قالب تشبیهات شده است. برای فهم بهتر تشبیه لازم است به تبیین و فلسفه آن در قرآن پرداخته شود.

واژه‌های «الشبهه»، «الشبه»، «الشبيه» به معنای «مثل» و جمع آنها «اشباه» است و در اصطلاح، به معنای قراردادن چیزی، مثل چیز دیگر است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۵۰۳). تشبیه، دارای چهار پایه است:

یک) مشبه: آنچه را به چیزی تشبیه می‌کنیم.

دو) مشبه به: آنچه چیزی را به آن تشبیه می‌کنیم.

سه) ادات تشبیه: حرف‌هایی مانند «مثل»، «مانند» و... که در کلام می‌آید و گاه نیز این ادات در جمله نمی‌آید.

چهار) وجه تشبیه: معمولاً در جمله نمی‌آید، ولی از قرینه کلام فهمیده می‌شود (حسینی ژرفا، ۱۳۷۷، ص ۱۵۴؛ دهنوی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۱).

تشبیه را از جهات و اعتبارات گوناگون، به چند دسته تقسیم کرده‌اند؛ از جمله:

یک) در بعضی از تشبیهات قرآنی، مشبه و مشبه به، هر دو حسّی‌اند؛ مانند: «وَ الْقَمَرِ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (یس: ۳۹)؛ (و برای ماه، منزلگاهی قرار دادیم، سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما، در می‌آید؛ (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۶؛ ثواقب، ۱۳۷۶، ص ۲۶۱).

دو) مشبه و مشبه به، هر دو عقلی هستند (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۶).

سه) در بعضی دیگر از تشبیهات قرآنی، مشبه عقلی، ولی مشبه به حسّی است.

چهار) در تشبیه می‌تواند، مشبه حسّی و مشبه به عقلی باشد، ولی این نوع چهارم از

تشبیه، در قرآن نیامده است؛ چون عقل، مستفاد از حس است؛ پس محسوس اصل معقول است. تشبیه محسوس به معقول، مستلزم آن است که اصل را فرع و فرع را اصل قرار دهیم و این، جایز نیست؛ (ثواقب، ۱۳۷۶، ص ۲۶۱) اما در جایی که «معقول» در میان عرف، یک حقیقت عینی تصور و در ذهن‌ها رنگ و لعاب حسی به آن داده شود، می‌توان در تشبیهات از آن استفاده کرد؛ از این رو حکمت تشبیه در قرآن توهمین و افترا تعبیر نشده، بلکه نزدیکی اذهان تعریف شده است.

۲. زبان تمثیل در قرآن

۲-۱. مفهوم‌شناسی مثل

«مَثَل» در لغت به معنی، مانند، شبیه، صفت، حدیث، قصه، حجت، عبرت، علامت، قول مشهور میان مردم و...؛ در اصطلاح، تشبیه حقایق عقلی به امور حسی و قابل لمس را گویند و جمع آن «امثال» است مانند تشبیه «غیبت کردن» (مشبهه) به «خوردن گوشت مرده برادر دینی» (مشبهه به) که در قرآن، به کار رفته است (حجرات: ۱۲). در این «مَثَل» همان‌گونه که جای کنده شده بدن مرده پُر نخواهد شد، آبروی ریخته شده کسی هم که مورد غیبت قرار گرفته جبرانی ندارد، لذا (احتمالاً) وجه تشبیه «عدم قابلیت جبران است» (راغب‌اصفهانی، ۱۹۹۲م، ص ۴۳۸؛ عمید، ۱۳۶۳، ص ۱۰۵۸؛ قرشی، ۱۳۷۲، ج ۵ - ۶ - ۷، ص ۲۳۷؛ مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۱۳).

رابطه تمثیل و تشبیه: تمثیل بر وزن تنظیر لفظاً و معنأ و مَثَل بر وزن قمر دو لفظی باشند که اگرچه از نظر هیئت مختلف است؛ اما از نظر ماده یکی است و معنای آن در مقام استعمال جنبه مشابهت چیز را به چیزی دیگر نشان می‌دهد (توسلی گلپایگانی، [بی‌تا]، ص ۲)؛ (و هر دو زیر مجموعه تشبیه هستند؛ زیرا تشبیه دارای اقسامی است از جمله مَثَل، استعاره، کنایه و مجاز).

۲-۲. اقسام مثل و جایگاه آن در قرآن

مثل‌ها نسبت به نتیجه آنها در قرآن و مخاطبین به سه قسم تقسیم می‌شوند: یک) مثل‌هایی که باعث تذکر و یادآوری می‌شود: «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم: ۲۵) (خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند، شاید متذکر شوند). دو) مثل‌هایی که موجب تفکر می‌شود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لَعَلَّهُمْ

يَتَفَكَّرُونَ» (حشر: ۲۱) (ما این مثل‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم، شاید اندیشه کنند). سه) مثل‌هایی که باعث ادراک می‌شود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت: ۴۳) (ما این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم و لکن این مثل‌ها را جز اندیشمندان درک نمی‌کنند).

«مَثَلٌ» غالباً از چیزها، جمادات، گیاهان، جانوران و نظایر آن گفتگو می‌نماید و جزء محکّمات قرآن است، زیرا برای روشن کردن معنای متشابه آورده می‌شود، ولی گاهی ممکن است برای کسانی که به مفهوم آن آشنا نیستند، متشابه باشد (اسماعیلی، ۱۳۶۸، ص ۱۱۶).

در قرآن، کلمه «مَثَلٌ» در ۸۰ آیه و کلمه «مِثْلٌ» در ۸۱ آیه آمده است. «مِثْلٌ» در قرآن، به معانی گوناگونی به کار رفته، مانند: حکایت تمثیلی (کهف: ۳۲)، صفت (نحل: ۶۰)، شبیه (زخرف: ۱۷)، داستان‌های گذشتگان و تاریخ سابق (بقره: ۲۱۴)، نمونه کامل و حجت (زخرف: ۵۹) و... .

قرآن، به مثال‌های خود افتخار می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا...» (بقره: ۲۶) (خداوند از اینکه به پشه و کمتر از آن، مثال بزند، شرم نمی‌کند).

قرآن درباره آوردن «مِثْلٌ» می‌گوید: این مثل‌ها برای آگاه و متذکر شدن مردم آمده است: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (زمر: ۲۷) (ما در قرآن برای این مردم، از هر نوع مثلی، آوردیم؛ شاید متذکر شوند).

۲-۳. فلسفه و علت ذکر مثل در قرآن

فلسفه مثل‌های قرآن، تنزّل مسائل بلند و عمیق و بیان آنها در افق فکر مردم است (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۱۳) و نقش مثال که هنر به حساب می‌آید، در توضیح مباحث انکار ناپذیر است و هیچ علمی از آن بی‌نیاز نیست و در مباحث علمی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی و... از آن بهره می‌گیرند.

۲-۴. اهمیت و فایده مثل

اهمیت مثل در پیام اوست نه در بزرگی و کوچکی چیزی که به آن مثال زده می‌شود، از جمله آثار مَثَل:

یک) حقایق پیچیده منطقی و عقلی و دور از دسترس را حسّی و نزدیک می‌کند.
 دو) فهم مسائل را همگانی می‌کند.
 سه) درجه اطمینان را بالا می‌برد.
 چهار) لجوجان را خاموش می‌سازد.

قرآن مجید در برابر کسانی که در مورد آفرینش حضرت مسیح علیه السلام ایراد می‌کردند که مگر ممکن است انسانی بدون پدر متولد شود، می‌فرماید: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران: ۵۹) (مثل عیسی در نزد خدا همانند آدم است که او را از خاک آفرید سپس گفت باش و او شد). ما اگر بخواهیم در برابر افراد لجوج بگوییم: این کار در برابر قدرت بی‌پایان خدا کار ساده‌ای است؛ باز ممکن است بهانه‌گیری کنند، اما هنگامی که به آنها بگوییم: آیا قبول دارید که انسان نخستین از خاک آفریده شده است؟ خداوندی که چنین قدرتی دارد چگونه نمی‌تواند انسان را از بشری بدون پدر متولد سازد!!! قرآن از هر مثلِ بجا که کاملاً هماهنگ و منطبق با مقصود و جنبهٔ تربیتی هم داشته باشد، استفاده کرده است (آل عمران: ۵۹؛ زمر: ۲۷).

مدعیان توهین در قرآن به مثل‌های قرآنی خرده گرفته‌اند و آن را در راستای توهین به دیگران برشمردند. درحالی‌که «مثل» وسیله‌ای است که برای وصف مراد، به کار می‌رود و بیان مقصود اصلی با تمثیل باعث می‌شود ذهنیت به حقیقت نزدیک‌تر شود (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۳، ص ۲۰۲) ضرب‌المثل و تمثیل، در جامعه با شکل‌های گوناگونی وجود دارد و مردم با ضرب‌المثل‌هایی - که عموم مردم آن را می‌فهمند - مطالب خود را تفهیم می‌کنند. هر سخنوری که از تمثیل‌های مخاطبان خود استفاده کند، هم سخنش را زیبا کرده است و هم مخاطبان، مطالب را بهتر درک می‌کنند. قرآن که الگوی تمام سخنوران، از نظر بلاغت و فصاحت است، استفاده از تمثیل را جزء برنامه بلاغی خود قرار داده است.

«مثل» مسائل منطقی پیچیده را آسان و فهم آن را همگانی و لجوجان را قانع می‌کند. قرآن در آوردن مثل، (برخلاف مثل اعراب) ادب، مانوس بودن و خوش آهنگی را رعایت کرده است (عرفان، ۱۳۷۹، ص ۴۸)، برای مثال در توصیف جمال یوسف به کنایه می‌فرماید: «زنان هنگام دیدن یوسف، دست خود را بریدند» (یوسف: ۳۱)، در حالی که

می‌توانست بگوید: «وَكَانَ يُوسُفُ مِنْ أَجْمَلِ أَهْلِ زَمَانِهِ؛ و یوسف از زیباترین مردم زمان خود بود».

عرب‌ها، مثل‌های منفی و مثبت داشتند؛ اما آنچه قرآن کلامش را به آن تزیین داده، بُعد فصاحت و بلاغت است؛ برای مثال اعراب دربارهٔ احسان نمودن در برابر بدی، می‌گویند: «اتَّقِ شَرَّ مَنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ» (در مقابل کسی که به شما خوبی می‌کند، شری انجام ندهید)؛ اما قرآن با جمله کوتاه و زیبا و دارای نظم خاص، می‌فرماید: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن: ۶۰) (آیا پاداش خوبی و احسان، جز نکویی و احسان است).

نه تنها قرآن از تمثیل استفاده کرده است، بلکه پیامبران گذشته و معصومین علیهم‌السلام و حتی مردان عادی و شعرا و... برای فهماندن مطالب خود از تمثیل، استفاده کرده‌اند. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «وَ ضَرَبْتُ لَكَ أَمْثَالَ لِتَعْتَبِرَ وَ تَحْذُو عَلَيْهَا الْأَمْثَالَ» (شریف‌رضی، ۱۳۶۶، نامهٔ ۳۱) ([پسرم!] برای تو در دنیا و آخرت مثل‌ها زدم، تا با آنها عبرت و پند گرفته و از آنها پیروی کنی).

از نظر علامه طباطبایی کاربرد مثل در قرآن از این‌رو است که آسان‌ترین راه برای تبیین حقایق و دقایق است که عالم و عامی هر دو در سطح و مرتبهٔ خاص خود از آن بهره‌مند می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۶۲). و ارادهٔ توهین در مراد الهی و در میان اهل فن نشده است.

۳. روش‌های دعوت قرآن به دور از توهین به مخالفان

تصور برخی‌ها این است که قرآن در دعوت از مخالفان به توهین متوسل می‌شود درحالی‌که آیات قرآن و سیرهٔ نبوی خلاف آن را اثبات می‌کند. سرّ استفاده از روش‌های گوناگون در دعوت و تعلیم، آن است که انسان‌ها گرچه از فرهنگ مشترک فطری برخوردارند، لیکن در هوشمندی و مراتب فهم یکسان نیستند؛ از این‌رو لازم است کتاب جهان شمول الهی، معارف فطری را با روش‌های متفاوت و در سطح گوناگون تبیین کند. چنان‌که توحید را گاهی در چهرهٔ «برهان تمنع» عرضه می‌کند؛ برهانی که حکیمان و متکلمان، آن را به‌عنوان پیام وزین و سنگین تلقی می‌کنند و در فهم کیفیت تقریر، تلازم

مقدم و تالی و بطلان تالی آن قیاس، اختلاف دارند و گاهی همان توحید را در لباس مثلی ساده که هر آئی درس ناخوانده‌ای توان فهم آن را دارد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۹).

۱-۳. دعوت قرآن در سایه اخلاق محوری

اهداف نزول قرآن برای هدایت و تربیت است و ضرورت دارد دعوت تربیتی قرآن همراه با اخلاق محوری باشد. توهین و فحش در تربیت جایگاهی ندارد و سبب دوری تربیت شونده می‌شود؛ البته برای کسانی که از حوزه انسانیت خارج شده‌اند می‌توان استثنا قائل شد و حقیقت را گفت و گفتن حقیقت توهین نیست. یکی از کامل‌ترین راه و روش قرآن در فراخوانی جامعه به سوی ایمان، موعظه و حکمت است: «به‌وسیله حکمت و اندرز پسندیده (دیگران را) به راه پروردگارت دعوت کن ...» (نحل: ۱۲۵) در کنار موعظه، از بهترین، پیشرفته‌ترین و لطیف‌ترین روش‌های گفتگو نیز بهره می‌گیرد: «با بهترین و پسندیده‌ترین صورت با ایشان گفتگو کن» (نحل: ۱۲۵). در گفتگو با اهل کتاب بر روی مسائل مورد اتفاق با آنان تأکید دارد: «با اهل کتاب گفتگو نکنید مگر با بهترین و پسندیده‌ترین صورت، اما با آن دسته از اهل کتاب که ستم کرده‌اند (از در گفتگو وارد نشوید و) به ایشان بگویید: به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما فرود آمده است، ایمان آورده‌ایم و خدای ما و شما یکی است و ما مطیع و فرمانبردار او هستیم» (عنکبوت: ۴۶). در گفتگو با مشرکان نیز بهترین راه را نشان می‌دهد: «یا ما یا شما، بر راه هدایت، یا در گمراهی آشکار هستیم» (سبأ: ۲۴). به مشرکان نمی‌گوید که شما راه گمراهی را در پیش گرفته‌اید، بلکه با این لحن ایشان را مورد خطاب قرار می‌دهد که: «ما یا شما ...» تا اینکه فاصله‌ها هرچه بیشتر از میان برداشته شود. پس از آن نیز می‌فرماید: «بگو: در مورد جرم‌هایی که ما مرتکب شده باشیم، شما بازخواست نمی‌شوید و در مورد کارهایی که شما انجام داده‌اید، ما مورد بازخواست قرار نمی‌گیریم» (سبأ: ۲۵)؛ یعنی قرآن جرم و جنایت را با صراحت به مشرکان نسبت نمی‌دهد تا احساسات آنان را جریحه‌دار نکند و آنان را آزرده خاطر ننماید.

۲-۳. دعوت قرآن در سایه تعقل نه توهین

تعقل یکی از روش‌های قرآنی در فراخوانی مردم به بکتاپرستی است تا انسان‌های آزاد اندیش راه درست را انتخاب نمایند (رعد: ۱۶)؛ از زبان حضرت یوسف نیز، تعقل را بهترین

راه کار دانسته و همگان را به فکر وا می‌دارد که خودتان قضاوت کنید و منطقی‌ترین راه را برگزینید: «ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟!» (یوسف: ۳۹).

برای نمونه، قرآن برای اثبات معاد، گاهی آفرینش اولیه را دلیل بر معاد دانسته یعنی کسی که توان آفرینش از نیستی را دارد، توان برگرداندن را هم دارد: «ما شما را خلق کرده‌ایم، چرا آفرینش مجدد را تصدیق نمی‌کنید؟!» (واقعه: ۵۷) گاهی با نقل سخن منکران، انسان‌ها را به فکر وامی‌دارد: «او برای ما مثالی زد و آفرینش نخستین خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند، بگو: همان کس که آن را در آغاز آفرید و او از همه مخلوقات خود آگاه است» (یس: ۷۹). گاهی جهان موجود را بهترین دلیل بر معاد یاد می‌کند: «شما آفرینش این جهان را دانستید، چگونه متذکر نمی‌شوید که عالم دیگری بعد از آن است» (واقعه: ۶۲).

۴. برخورد قرآن با مخالفان برخوردی عاقلانه و منطقی

قرآن با همه انسان‌ها که خواهان تحقیق و اندیشه هستند، برخوردی عاقلانه و منطقی دارد؛ از همین رو منکران را به چند دسته تقسیم کرده و با هر کدام به شیوه‌ای عاقلانه و منطقی رفتار می‌کند که خود این بیانگر حقانیتش است.

۴-۱. انکار از روی تردید

گاهی افرادی ایمان نمی‌آورند، اما این نه از روی عناد و بلکه از روی تردید یا نرسیدن به یقین است، قرآن نه تنها این افراد را مؤاخذه نمی‌کند و بلکه به رسولش دستور می‌دهد تا امنیت‌شان را نیز تأمین کند: «اگر در گرماگرم جنگ یک نفر مشرک امان بخواهد، باید پناه دهی تا در امنیت و آرامش کامل بیاید و کلام خدا را بشنود، اگر خواست بپذیرد و مسلمان شود و اگر نپذیرفت با تأمین جانی او را به مأمورش برسان، زیرا ممکن است شرکت او در قتال با مسلمانان از سر جهل و نادانی باشد» (توبه: ۶). کدام قانون، منطق و استدلالی مترقی‌تر از این قانون درباره آزادی اندیشه وجود دارد که حتی در جنگ هم اگر کسی خواست کنار برود، باز آزاد است و مؤاخذه نمی‌شود!

۴-۲. انکار از روی عناد

برخی بعد از یقین به حقانیت اندیشه‌های الهی، باز به انکار آن اصرار می‌ورزند و قرآن به

چنین انسان‌هایی فقط وعده عذاب اخروی می‌دهد و اصراری بر برخورد دنیایی ندارد: «کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند (مرتد شدند)، شیطان اعمال زشت‌شان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است» (محمد: ۲۵). این یعنی قرآن تا حقانیت خود را ثابت نکند، با هیچ کس معارضه نمی‌کند و حتی بعد از یقین پیدا کردن فردی، باز او را مجبور به پذیرش نکرده و فقط وعده عذاب اخروی می‌دهد و این همسو با سیره عقلاست.

۴-۳. انکار از روی ارتداد

مرتد کسی است که اسلام را با تحقیق، اندیشه و استدلال‌های عقل‌پسند پذیرفته، سپس بدون هیچ دلیلی از آن بازگشت نماید و اعلام جدایی کند: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ» (محمد: ۲۵؛ رک: آل عمران: ۸۶، نساء: ۱۳۷ و...); کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشت‌شان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است (حلی، ۱۳۸۹ق، ج ۴، ص ۱۷۳؛ عوده، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۷۰۶).

همه آزاداندیشان بر این امر پای می‌فشارند که نباید بدون دلیل قانون حق را رد نمود، حتی در قوانین عادی اجتماعی نیز این روش انکار ناپذیر است؛ مثلاً اگر کسی بدون هیچ دلیلی از چراغ قرمز رد شود و به هشدارهای پلیس هم توجهی نکند، همگان وی را مستحق جریمه می‌دانند؛ با این همه باز اسلام راه کارهایی برای برون رفت از ارتداد ارائه داده است از جمله:

یک) دعوت به توبه: توبه دادن مرتد، همراه با استدلال و پاسخگویی به شبهات مرتد که اگر مرتد توبه کند، مؤاخذه نخواهد شد (یعنی مجازات دنیوی و اخروی از او برداشته می‌شود)؛ (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۷؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۳۲۷، باب ۳).

دو) باطل نکردن اعمال نیک مرتد پس از توبه: در روایت مستند و معتبری از امام باقر (ع) آمده که اگر مرتد توبه کرده و کارهای نیک انجام دهد، خداوند اعمال نیک قبل از کفرش را نیز می‌پذیرد و باطل نمی‌کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۶۱، بَابُ أَنَّ الْكُفْرَ مَعَ التَّوْبَةِ لَا يُبْطَلُ الْعَمَلُ، حدیث ۱).

۵. راز و رمز تشبیه برخی از مردم به حیوانات

از برخی تشبیهات و تمثیلات در قرآن، در ظاهر برداشت توهین و افترا به دیگران شده است. برای نمونه کفار و منافقین را به حیوانات تشبیه نموده است مانند: کافران همانند چهارپایان (محمد: ۱۲) کافران شبیه حیواناتی که مفهوم صدا را نمی‌فهمند (بقره: ۱۱۷) عالمان یهود همچون حمار [الاع] (جمعه: ۵) و... مدعیان توهین، نگرش قرآن را با مثبت‌انگاری در تربیت متضاد می‌دانند و قائلند تشبیهات سبب دوری از اسلام و اثر تربیتی عکس دارد. برای پاسخ به آن لازم است به نکاتی توجه شود:

۵-۱. تحقیر خلقت یا تحقیر رفتار

تشبیه بعضی انسان‌ها به حیوان در قرآن به معنی تحقیر ذات و ناسزاگویی به خلقت انسان و حیوان نیست؛ زیرا قرآن در آیات فراوانی مخلوق خود را ستایش و خود را بهترین خالق معرفی نموده است (مؤمنون: ۱۴). اگر قرآن در پی تحقیر ذات انسان یا حیوان بود با برخی از آیات دیگر که خلقت خود را عبث نمی‌داند، سازگاری نداشت. نکته کلیدی در تشبیهات این است که وجه‌شبهه، عملکرد و رفتار انسان و حیوان است. به این معنا که اگر انسان تمامی ابزارها و منابع سیر حرکت تکاملی خود را نادیده بگیرد و آنها را از کارکرد واقعی خود که همانا کشف حقیقت و هدایت الهی و عمل به آن است، خارج سازد، در چنین شرایطی عملکرد انسان به لحاظ رفتاری همانند حیوان و یا پست‌تر از حیوان خواهد بود و این یک قیاس رفتاری و عملکردی میان انسان و حیوان است نه ناسزاگویی و تحقیر ذات و نوع خلقت.

۵-۲. آشکار سازی باطن انسان در سایه تشبیه

با بررسی در آیات تشبیه، در می‌یابیم که خدا برای آشکار سازی باطن و حقیقت افراد به تشبیهی اشاره کرده که وصف مشترکی با حیوان دارند و حقیقت باطنی آنها را آشکار ساخته است. بنابراین خداوند متعال نه قصد اهانت به بندگان خود را دارد، نه از این آیات قصد انشا دارد؛ بلکه این‌گونه آیات، اخباری است و صرفاً خبر از واقعیت می‌دهد. به عبارت دیگر اعمال سوء، به صورت حیوانی شهوت پرست یا بوزینه‌ای شکم پرست یا خوکی متکبر یا پلنگی ظالم یا سگی هار و خلاصه به صورتی زشت و پلید جلوه خواهد کرد. چنان که اعمال نیکو و شایسته، از او انسان کامل می‌سازد. هنگامی که خداوند، سگ

اصحاب کهف را همطراز اصحاب کهف قرار می‌دهد، یعنی بهترین بندگانش را کنار بهترین سگ دنیا قرار می‌دهد، آیا قصد توهین به انسان را دارد یا موضوع بر سر بیان صفت مشترک است بین سگ و انسان. امام علی علیه السلام در خطبه ۵۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «مردم (برای بیعت نمودن) خود را به یکدیگر زده و ازدحام نمودند؛ مانند ازدحام شتر تشنه هنگام آشامیدن آب که عقال و ریسمانش باز شده و ساربان رهایش نموده باشد. به طوری که گمان کردم قصد دارند مرا بکشند» چه کسی در طول تاریخ اسلام گمان کرده است که حضرت علی علیه السلام پیروانش را به حیوانی به نام شتر تشنه تشبیه کرده است و یا آن هنگام که در تقسیم‌بندی مردم می‌فرماید عموم مردم مانند پشه سرگردانند، آیا قصد توهین به مسلمانان را داشته است؟

۵-۳. تشبیه به صفات مشهور حیوانات به خاطر وجه اشتراک

عرف در استفاده از تشبیه در پی صفت مشترک است، چه بسا صفتی در یک حیوان دارای جهت مثبت باشد و صفتی دیگر در همان حیوان دارای بُعد منفی باشد. برای نمونه، وفاداری و قناعت و کم‌خوابی را به سگ تشبیه می‌کنند و قرآن کریم از سگ اصحاب کهف به نیکی یاد می‌کند (کهف: ۱۰). در مقابل، قرآن در ماجرای بلعم باعورا که ابتدا در مسیر حق بود، به گونه‌ای که کسی انتظار انحراف او را نداشت و سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس او را به سقوط کشاند، او را تشبیه به سگ‌ها می‌کند: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ» (اعراف: ۱۸۶)؛ (مثل او همچون سگ (هاری) است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را بیرون می‌آورد و اگر او را به حال خود رها کنی باز همین کار را می‌کند) دلیل این تشبیه و وجه شبه آن شاید این باشد که بلعم باعورا بر اثر شدت دنیاپرستی، هواپرستی و چسبیدن به لذات نفسانی و مادی، یک حالت عطش نامحدود به خود گرفته بود که همواره دنبال دنیاپرستی و لذت‌طلبی می‌رفت، آن هم نه به خاطر نیاز و احتیاج بلکه به شکل بیمارگونه‌ای همچون یک سگ‌ها که بر اثر بیماری هاری، حالت عطش کاذب به او دست می‌دهد و در هیچ حال سیراب نمی‌شود. پس معیار، صفات مشترک بین انسان و حیوان است که آن صفات حیوان در بین مردم مشهور و قابل فهم است.

۴-۵. تشبیه انسان‌ها به صفات مثبت حیوانات

صرف تشبیه و تمثیل به حیوانات نباید سبب انکار گردد؛ چه بسا مردم در عرف محاوره‌ای خود از این رویه استفاده نموده‌اند. تمثیل و تشبیه به صفات مثبت حیوانات در قرآن و روایات و نیز در بین مردم شهرت دارد و کسی گوینده را ملامت نمی‌کند. برای نمونه در احادیثی نقل شده که: «الْمُؤْمِنُ كَالنَّحْلَةِ تَأْكُلُ طَيِّبًا» (مجلسی، [بی‌تا]، ج ۶۴، ص ۲۳۸) «مؤمن مانند زنبور عسل است که چیز پاک - شیره گل - می‌خورد [و چیز پاک - عسل - تحویل می‌دهد]» زنبور عسل چند صفت خوب دارد. همیشه از چیزهای طیب و پاکیزه استفاده می‌کنند و صادرات او عسل مصفاست «شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» (نحل: ۶۹) زنبور نشستن و برخاستنش هم با لطافت است. گل و گیاه و شکوفه را از بین نمی‌برد. مؤمن هم گاهی به خانه‌ای می‌رود، مهمانی می‌رود، بین زن و شوهر دعوا نمی‌اندازد. فتنه به پا نمی‌کند. غیبت و سخن چینی نمی‌کند. امام حسن علیه السلام پدر خود را شیر خدا (اسد الله) نامید (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۹۵) و حضرت مهدی به طاووس تشبیه شده است (بحرانی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۶۵ و ۱۸۳)؛ درحالی که کسی این تشبیهات را توهین تلقی نمی‌کند؛ در هر صورت نمی‌توان بلاغت و فصاحت و فن بیان را در ادبیات عرب نادیده گرفت.

۵-۵. تشبیه به حیوانات برای ساکت نمودن افراد سخت و لجوج

در قرآن و تاریخ به لجاجت مخالفان اشاره شده که تمامی زوایای یک مسئله اعتقادی یا دینی به صورت مستدل و عقلانی برای توجیه یک فرد لجوج کفایت نمی‌کند و وی بر اعتقاد خویش پابرجا می‌ماند، اما زمانی که همین مسئله در چارچوب یک تمثیل بیان شود، باعث می‌شود که وی از لجاجت خویش دست بردارد و دیگر فرصتی برای بهانه‌گیری نخواهد یافت (مکارم‌شیرازی، ناصر، ۱۳۶۸، ج ۱۰، ص ۱۷۳).

راغب اصفهانی در این ارتباط می‌گوید: «با بیان تمثیل، دشمن سرسخت کوبیده شده و قوای ظاهری شخص گستاخ، درهم می‌شکند زیرا که بیان مثال در قلوب چنان تأثیری دارد که وصف شیء به تنهایی آن تأثیر را نخواهد داشت. به همین دلیل خداوند در قرآن و سایر کتاب‌های خویش تمثیلات فراوانی را متذکر شده است» (سیوطی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۱۲) باید توجه داشت که تمثیل با تمامی آثار فراوانی که دارد زمانی می‌تواند تأثیرگذار و نقش‌آفرین باشد که موافق و هماهنگ با موضوع باشد

که این مثال برای آن به کار می‌رود و الا در غیر این صورت خود باعث ضلالت می‌گردد، یعنی همان اندازه که یک تمثیل صحیح و به جا اثرگذار خواهد بود به همان مقدار یک تمثیل نادرست، نابه‌جا و مخرب است و به همین جهت است که افراد گمراه برای انحراف مردم از تمثیلات گمراه‌کننده استفاده می‌نمایند و برای دروغ‌های خویش از تمثیلات یاری می‌جویند (مکارم‌شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱۰، ص ۱۷۶).

۵-۶. تصویرسازی سخن در قالب تشبیه به حیوانات

تصویرسازی سخن، یکی از روش‌های قرآن در زیباسازی کلام است و تأثیر آن را در مخاطب دو چندان می‌کند و در حقیقت «خصوصیت ادبی ممتاز و برجسته قرآن کریم توانایی به تصویر کشیدن امور انتزاعی است» (قطب، ۱۴۱۲ق، ذیل تفسیر سوره نور). به‌عنوان نمونه در آیه شریفه ۳۵ سوره مبارکه نور، تصویرسازی و ترسیم نور به گونه‌ای شگفت‌انگیز، اما سلسله‌وار با ترسیم تمامی جزئیات صورت می‌گیرد، به‌همین جهت خدای متعال از این جهت که انسان بتواند در حد توان خویش خداوند را درک نماید، خویشترن را به نور تشبیه نموده و برای فهم این نور، تابلویی رنگارنگ و پرجاذبه از مراتب نور را می‌آفریند. در تصویرسازی کفار، همان کسانی که منکر حقایق و خدا هستند و از واقعیات دوری می‌کنند، نمی‌توان غیر از تشبیه به حیوان، تشبیه دیگری جایگزین کرد.

۵-۷. تشبیه به حیوانات در سایه ایجاز در عین اطناب

تشبیه و تمثیل‌های قرآنی از خصوصیات اعجاز‌گونه والایی برخوردار می‌باشند و هدف اصلی از بیان آنها در قرآن این بوده است که طریق دور و طولانی انتقال یک پیام به مخاطب هم کوتاه گردد و هم دست یابی به پیام سهل و آسان گردد، به این دلیل که مثل‌ها با اینکه کوتاه می‌باشند در کلام و سخن عمل اطناب را انجام داده و ایجاز لفظ سرانجام به غنای معانی باعث می‌گردد (عسکری، ۱۳۸۴ق، ج ۱، ص ۴). در تشبیه کفار و منافقان به حیوان، هزاران معنای ناگفته وجود دارد که اگر بیان می‌شد صفحات متعددی به خود اختصاص می‌داد، اما در ایجاز کامل و با واژه انعام و کلب و... خواننده به عمق تشبیه و تمثیل پی خواهد برد.

۵-۸. واقع‌نمایی قرآن

اگرچه خداوند در قرآن کریم فراوان انسان را تحسین کرده و او را بر بسیاری از آفریدگانش

برتری داده، اما در آیاتی نیز وی را به جهت عقاید و رفتارهای ناشایست، سرزنش نموده و حتی به پست‌ترین موجودات زمینی تشبیه کرده است؛ زیرا از نگاه قرآنی، انسان در سیر حیات دینی به گونه‌ای رها نیست تا هر کاری را که بخواهد انجام دهد؛ بشر دارای محدودیت‌هایی است که رعایت آنها لازمه‌ی تعالی و تکامل اوست؛ دستیابی به سعادت و قرب الهی که هدف اصلی آفرینش آدمی است، نیز بدون رعایت این محدودیت‌ها امکان‌پذیر نیست.

قرآن با نگرشی که به مقام انسان دارد؛ آنانی که در مقام بالایی از تقوا و ایمان هستند را با الفاظی مانند «یا أيتها النفس المطمئنة» (تحریم: ۲۷) مورد تقدیر قرار می‌دهد و افراد دنیاطلب را با عباراتی مانند «كألأنعام بل هم أضل» (اعراف: ۱۷۹؛ فرقان: ۴۴) (چهارپایان بلکه گمراه‌تر) معرفی می‌کند؛ زیرا در بحث ارزش‌گذاری و قیمت‌گذاری اساساً بحث توهین و افترا مطرح نیست، بلکه خداوند که آفریننده‌ی موجودات است در صدد بیان ارزش انسان‌ها است که دارای حالات متعددی هستند و هر حالتی قیمت خاص خودش را دارد.

از این رو باید با دقت بنگریم که حقیقت ماجرا چیست و از هرگونه شتاب در قضاوت پرهیز کنیم؛ مثلاً اگر کسی دیگری را دزد خواند، آیا تهمت زده است؟ اگر نخواهیم شتابان نظر بدهیم، باید بنگریم به چه کسی دزد گفته است. آیا به کسی که چند لحظه پیش کیف او را دزدیده، دزد می‌گوید! یا آنکه به خاطر عصبانیت و ناراحتی از کسی، تندگویی کرده و هرچه از زبانش در می‌آید، نثار طرف مقابل می‌کند. طبیعتاً در اولی تهمتی در کار نبوده است.

حال اگر بخواهیم واقعیت را بنگریم، می‌بینیم که حیوانات به خوبی مسیر صحیح زندگی خود را می‌یابند تا آنجا که حتی حیوانی که نماد بلاهت (حمار) است، اگر یک دفعه راهی را اشتباه برود، این اشتباه را تکرار نمی‌کند. در چنین موقعیتی به انسانی که یک اشتباه را هزار بار تکرار کرده و باز هم مرتکب آن می‌شود و از عقل خود هیچ استفاده‌ای نمی‌کند، آیا نمی‌توان گفت تو از حیوان گمراه‌تری؟ آیا نمی‌توان گفت بدترین موجود، موجودی است که بهترین ابزارهای ادراکی را دارد، ولی از آنها استفاده نمی‌کند؟ برخی از انسان‌ها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان

همه‌گونه ترقی و تکامل را دارند، اما بر اثر هواپرستی و گرایش به پستی‌ها این استعدادها را بدون استفاده می‌گذارند و بدبختی بزرگ آنان از همین‌جا آغاز می‌گردد. قرآن، واقعیت چنین انسان‌هایی را گزارش و نشان می‌دهد و این واقعیت زشت است، نه آنکه اصل سخن و گزارش قرآن زشت باشد و این «واقع‌نمایی تعابیر قرآن» را می‌رساند؛ یعنی کتاب الهی، مطابق با واقع و حقیقت است و هیچ‌گونه مطلبی بر خلاف واقع در آن یافت نمی‌شود (نقیب‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۶۵ - ۹۲).

برای نمونه در آیه ۴۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم: (آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند) «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ»؛ با توجه به این که مفهوم «جحد» آنست که انسان، به چیزی معتقد باشد و آن را انکار کند (راغب‌اصفهانی، ۱۹۹۲م، ص ۱۸۷). مفهوم جمله فوق این می‌شود که حتی کفار در دل به عظمت این آیات معترفند و نشانه‌های صدق را در جبین آن می‌نگرند و راه و رسم پیامبر ﷺ و زندگی پاکیزه و پیروان پاکبخته او را دلیلی بر اصالت آن می‌شمرند، اما به‌خاطر لجاجت و تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان و یا برای حفظ منافع نامشروع زودگذر به انکار برمی‌خیزند (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۰۲)؛ از این‌رو قرآن واقعیت چنین اشخاصی را، با عنوان «کافر» معرفی می‌کند.

۹-۵. تشبیه به حیوانات؛ ساختار قیاسی

اکثر تمثیلات و تشبیهات قرآنی بر پایه «قیاس منطقی» بنا گردیده‌اند و روش «قیاسی» از روش‌های پر استفاده و تأثیرگذار قرآن برای رساندن پیام به مخاطبین و مجاب نمودن آنها در برابر شبهات وارده به حساب می‌آید مانند: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِجْمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (جمعه: ۵) (مثال کسانی که تورات بر آنان نهاده شده سپس آن را حمل نکرده‌اند همانند مثال الاغی است که کتاب‌هایی حمل می‌کند).

مطلب مهم این است که در پس زمینه نقل تمثیلات یا داستان‌های تمثیلی در قرآن، گرفتن و دست یافتن به نتیجه‌ای تربیتی و اخلاقی پنهان است که هدف اصلی از آن دعوت انسان به تفکر و در نتیجه تربیت یافتن بشر است، قرآن مجید برای به ثمر نشستن این رسالت از تمثیل و شیوه‌های گوناگون آن به صورت اعجاز گونه یاری جسته است.

۶. تناسب ساختار محتوایی تشبیه به حیوانات و ارتباط با اهداف کلی قرآن

مثل‌ها و تشبیهاتی که در قرآن به کار برده است در یک روند منطقی و سلسه‌وار، اهداف نهایی قرآن را دنبال می‌نمایند و در نهایت تمامی متن در خدمت هدف معینی که تعریف شده می‌باشند به‌طور مثال می‌توان از آیه ۲۲ سوره «ملک» نام برد که در مورد هدایت انسان تمثیلی زیبا را چنین بیان نموده است: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (و آیا کسی که افتاده بر صورتش راه می‌رود، ره‌یافته‌تر است یا کسی که درست (قامت)، بر راه راست راه می‌رود؟!).

در این آیه شریفه از لحاظ ساختار محتوایی با استفاده از «تشبیه تمثیلی» حالات کفار و مشرکان را به افرادی تشبیه نموده که سرشان را پایین انداخته و حرکت می‌کنند و چون در این حالت دیدشان محدود است، به انحراف دچار می‌گردند و در سوی دیگر حالات مؤمنان را به افرادی تشبیه نموده که با قامت راست ایستاده و به سری بالا حرکت می‌نمایند و چون در این حالت دیدشان وسیع است در مسیر گمراه نمی‌گردند.

دو حالت تشبیهی در این تمثیل به چشم می‌خورد:

حالت اول: با کمک کلمات «مُكِبًّا» نهایت ناتوانی در رؤیت توصیف گردیده است که این را از کلمه «سَوِيًّا» می‌توان درک نمود.

حالت دوم: در این قسمت احوال مؤمنی را ترسیم می‌نماید که هدایت یافته است و واژه «سَوِيًّا» که نشانه سر به بالا بودن و توجه به دستورات هدایت یعنی (صراط مستقیم) است.

در این تمثیل مشاهده می‌نماییم که محتوای آن از هر لحاظ با مضمون و متن، یعنی آیات قبل و بعد از آن انسجام و هماهنگی محتوایی داراست و در دیدی وسیع‌تر با هدف اصلی سوره که «بیان ربوبیت و تدبیر عام خداوند نسبت به هدایت عالم هستی است» هم‌سو است (محدثی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۴).

۷. فهم جهانی از تشبیه قرآنی

مثل‌هایی که در قرآن استفاده شده است چون ساختاری «طبیعت‌گرا» داشته و ملموس می‌باشند برای ملت‌های مختلف با زبان‌های گوناگون گویا و قابل درک هستند، در واقع

مثل‌های قرآنی گرچه مصداقاً در شأن و موقعیت خاصی نازل گردیده‌اند، اما چون ترسیمی که آنها تصویر می‌نمایند همه از عنصرها و رخدادهای طبیعی در اطراف انسان اتخاذ گردیده، برای تمام انسان‌ها در همه عصرها و زمان‌ها ملموس بوده و آشنا می‌باشند و به همین جهت تمثیلات قرآنی، زبان‌شان جهانی است و شمول‌شان بر همه عالم است و نیازی به ترجمه یا توضیح اضافی ندارند، گرچه در زمان نزول در تبیین مصداقی خاص نازل شده باشند.

همانند تمثیلی زیبا که قرآن از عالم بدون عمل آورده است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (جمعه: ۵) (مثال کسانی که تورات بر آنان نهاده شده سپس آن را حمل نکرده‌اند، همانند مثال الاغی است که کتاب‌هایی حمل می‌کند).

تمثیل فوق اگر چه مصداقش قوم یهود است؛ ولی مصداق عمومی هم داراست، از سویی حیوانی که نماد نادانی است عنصر اصلی تشبیه در این تمثیل را تشکیل می‌دهد و نقش (مشبه به) را به عهده دارد.

۸. بررسی وجه شبه بین کفاران و حیوانات

در آیه ۱۲ سوره محمد، کفاران به حیوانات تشبیه شده‌اند؛ مفسران وجه شبه را در آیه متفاوت بیان کردند، برای نمونه برخی‌ها قائلند آیه فوق انسان‌ها را توجه به غایت داده و با استفاده از تشبیه، کلام خود را مأنوس کرده است. کفاران همچون حیوانات توجه به غایت ندارند و به فکر حال و شکم هستند و از آخرت غافلند، در مقابل مؤمنان با ایمان توجه به غایت دارند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۳۵۰). همچنین حیوانات در زندگی خود در پی عبرت‌گیری نیستند، کفاران نیز توانستند از گذشتگان خود که فقط به فکر شکم بودند، درس بگیرند.

مفسر دیگری برداشت لطیفی دارد و می‌نویسد: همان‌گونه که پنجره اندیشه و عمل در حیوانات بسته است، درب‌های اندیشه و تفکر در حیوانات نیز بسته شده است (طوسی، [بی تا]، ج ۹، ص ۲۹۵). تمام هم‌وغم حیوانات خوردن و شکم است و تمام هم‌وغم کفاران نیز شکم است؛ درحالی که تغذیه برای مؤمن، سلامتی و مقدمه عبادت

و بندگی است. کفار همانند حیوانات، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را دلیل بر وجود خالق نمی‌دانند. حیوانات خوردنی‌ها را برای بقا در دنیا می‌دانند، کافران نیز همین تفکر مادی و دنیاگرایی را می‌دانند.

در آیه ۱۷۱ سوره بقره، نشنیدن کافران به حیوانات تشبیه شده است. در این آیه با کنایه پیامبر به چوپان و کفار به حیوان تشبیه شده است. برخی از مفسران با توجه به تشبیه پیامبر به چوپان، آن تشبیه را توهین به پیامبر نمی‌دانند و آن را نوعی تقریب ذهن معرفی کرده‌اند (طالقانی، ۱۳۴۸، ج ۲ ص ۴۳). وجه شبه دیگر آن است که انسان‌ها نمی‌توانند مفهوم صحبت را به حیوانات منتقل نمایند؛ از این رو خدا کفار را به حیواناتی تشبیه کرده که پیامبر نمی‌تواند سخن خود را به آنها منتقل نماید.

آیت‌الله جوادی آملی برداشت زیبایی از آیه دارد و می‌نویسد: «همان‌طور که حیوانات در کارهای خود جاهلند و از آباء خود تقلید می‌کنند، کافران نیز جاهلانه مقلد آباء خود هستند» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۵۸۰).

امام علی علیه السلام خطاب به خود می‌فرماید: «آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پرکردن شکم بوده از آینده خود بی‌خبر است» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۲۸۷). در این فراز حدیث نیز امام علیه السلام هدف از خلقت خود را بازگو می‌کند و با اهداف حیوانات متمایز می‌نماید و این مقایسه به معنای توهین نیست.

از آنجا که قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفات، همه جا روی نتایج تکیه می‌کند و اصولاً هر موجود بی‌خاصیتی را معدوم، هر زنده بی‌حرکت و بی‌اثری را مرده و هر عضوی از اعضای انسان که در مسیر هدایت و سعادت او اثر بخش نباشد همانند فقدان آن می‌شمرد، در این آیه نیز کسانی که ظاهراً گوش‌های سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه‌های سعادت بخش نیستند، آنها را فاقد گوش می‌داند و کسانی که زبان سالمی دارند، اما مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می‌کنند، نه مبارزه‌ای با ظلم و فساد، نه ارشاد جاهل، نه امر به معروف و نه نهی از منکر و نه دعوت به راه حق، بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده‌گویی یا

چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل به کار می‌گیرند، همچون افراد لال و گنگ می‌داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره‌مندند، اما درست نمی‌اندیشند همچون دیوانگان می‌شمرد (مکارم‌شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۷، ص ۱۲۲).

نتیجه‌گیری

قرآن برای تربیت افراد و دعوت مخالفان به مسیر هدایت نازل شده و روش‌های تربیتی مختلفی ابداع نموده است. تشبیه و تمثیل به حیوانات یکی از روش‌هایی است که قرآن برای تأثیرگذاری روی مخاطب و نزدیکی اذهان به معارف دینی و بیداری کفار از خواب غفلت به کار بسته است. در روش دعوت قرآن از مخالفان، روش منطقی و براساس منطق گفتگو و جدال آحسن و مثال‌ها و الگوها دیده شده و روش توهین در دعوت الهی جایی ندارد. اگر کفار به حیوان تشبیه شده به سبب این است که راه لجاجت را در پی گرفته و مسیر حق را پایمال نموده و در این زمان قرآن با تشبیه به حیوانات و با یادآوری وجه‌شبهه، وی را از خواب غفلت بیدار کرده و به اهداف انسانی رهنمون ساخته است.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، *شرح نهج البلاغه*، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن فارس، أحمد، *معجم مقاییس اللغة*، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۲۰ق - ۱۹۹۹م.
۴. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۵. اسماعیلی، اسماعیل، *تفسیر امثال القرآن*، قم: اسوه، ۱۳۶۸.
۶. بحرانی، سیدهاشم، *بهجة النظر فی إثبات الوصایة و الإمامة للأئمة الإثنی عشر*، چاپ دوم، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۲۷ق.
۷. _____، *مدینة معجز الأئمة الإثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳ق.
۸. برنجکار، رضا، *روش شناسی علم کلام*، قم: دارالحديث، ۱۳۹۱.
۹. توسلی گلپایگانی، محمدحسین، *یادداشت های تحت عنوان مثل های قرآن*، قم: کتابخانه مرکز فرهنگ و معارف قرآن دفتر تبلیغات قم، [بی تا].
۱۰. ثواقب، جهانبخش، *تمثیلات و تشبیہات قرآن کریم*، تهران: نشر قو، ۱۳۷۶.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر تسنیم*، چاپ دوم، قم: اسراء، ۱۳۷۸.
۱۲. جوهری، اسماعیل، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
۱۳. حر عاملی، محمدبن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، قم: مؤسسه آل البيت (عم)، ۱۴۰۹ق.
۱۴. حسینی (زرفا)، سیدابوالقاسم، *بر ساحل سخن*، چاپ سوم، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.

۱۵. حلی، جعفر، *شرایع الاسلام*، نجف: الآداب، ۱۳۸۹ق.
۱۶. دهنوی، حسین، *ادبیات فارسی*، چاپ دوم، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۶.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ قرآن*، دمشق: دارالقلم، ۱۹۹۲م.
۱۸. سیوطی، عبدالرحمن، *الإتقان فی علوم القرآن*، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۱ق.
۱۹. شریف‌رضی، محمد، *نهج البلاغه*، ترجمه اسدالله مبشری، چاپ سوم، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶.
۲۰. طالقانی، سید محمود، *پرتوی از قرآن*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۲۲. طوسی، محمد، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۲۳. عرفان، حسن، *شیوه‌های اعجاز قرآن*، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۷۹.
۲۴. عسکری، ابی‌الهلال، *جمهرة الأمثال*، چاپ دوم، بیروت: دارالجلیل، ۱۳۸۴ق.
۲۵. عمید، حسن، *فرهنگ عمید*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۲۶. عوده، عبدالقادر، *اتسریع الجنائی الاسلامی فی المذهب الخمسه مقارنا بالقانون الوضعی*، [بی جا]، دارالکاتب العربی، [بی تا].
۲۷. فراست‌خواه، مقصود، *زبان قرآن*، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۲۸. قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، چاپ یازدهم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۲.
۲۹. قطب، سید، *فی ظلال القرآن*، چاپ هفدهم، بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
۳۰. کلینی، محمد، *الکافی*، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۱. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، [بی تا].
۳۲. محدثی، جواد، *آشنایی با سوره‌های قرآن*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۲.
۳۳. محمدی، ابوالحسن، *حقوق کیفری اسلام: ترجمه حدود و تعزیرات، قصاص و دیات از کتاب شرائع الاسلام محقق حلی و مسالک ...*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۳۴. مکارم‌شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۳۵. _____، تفسیر نمونه، چاپ پنجم، قم: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۸.

۳۶. _____، مثال‌های زیبای قرآن، قم: نسل جوان، ۱۳۷۸.

۳۷. میرخلیلی، سیداحمد، مثل در قرآن کریم، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، قم: مرکز تربیت مدرس حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳.

۳۸. نقیب‌زاده، محمد، «واقع‌نمایی قرآن و تأثیر آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی (با تأکید بر ابعاد بلاغی)»، نشریه قرآن شناخت، سال چهارم، شماره هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۶۵-۹۲.

